

۲۳۵ - ای مونس یاران سالهای چند در لباس مستمند سرگشته کوه و صحرا و گمگشته دشت و دریا بودی و لب تشنه چشمه حیات و پرنشئه بادهء ثبات گشتی تا بعین تسنیم پی بردی و از باده الست سرمست گردیدی و از نیست و هست گذشتی حال یک قدحی از صهبای محبت الله بدست گیر و بر رندان می پرست صلا زن و بگو : تا چند گمگشته دشت و بیابانید ؟" وقت وصول است این هنگام حصول است این بل اصل اصول است این آسوده شو آسوده شو وقت پریشانی گذشت ایام نادانی گذشت دشت و بیابانی گذشت آسوده شو آسوده شو شمس حقیقت زد علم بر کوه و دشت در صبحدم مقصود کل شاه قدم ماه ملل میر امم آسوده شو آسوده شو " حال وقت آنست که درگاه احدیت را ملجأ و پناه کنیم و بیدار و پرانتباه گردیم در جهان شوری افکنیم و حشر و نشوری ظاهر سازیم ای مونس امیدوارم که انیس آن دلبر نازنین گردی و جلیس آن یار دلنشین ای مونس شکر حضرت احدیت را که در آستان مقدس وارد و روی را بخاک درگهش پرانوار و موی را بغبار رهش مشکبار نمودی و طوف کنان گریان و نالان و سوزان اشعار آبدار خواندی و چشم یاران را از سرشک ریزان چون ابر بهاران نمودی و گلزار ما حول بقعه مبارکه را باشک دیده و آب جویبار تسقیه کردی و حول مطاف ملأ اعلی طواف نمودی از فضل الهی استدعا مینمائیم که بکلی گرفتار حق گردی و سرمست جام سرشار او تا سبب شوی آن جمع پریشان را جمع نمائی و آن بی سر و سامان را سر و سامانی دهی